

بسم الله الرحمن الرحيم

و الحمد لله رب العالمين و الصلاة و السلام على محمد و آله الطاهرين و اللعن الدائم على اعدائهم اجمعين.

شنبه ۹۵/۷/۳ (جلسه ۱۲۰)

کلام در این بود که مرحوم آخوند فرمود ماده ی امر حقیقت است در وجوب، دلیلی ذکر فرمود، مؤیداتی ذکر فرمود. بعد رسیدیم به ایرادات به مرحوم آخوند که امر ثانی بود. ایرادات به آخوند ره هم بررسی شد تا اینجا که رسیدیم، عرض کردیم مرحوم آخوند دلیلی اقامه نفرموده که تمام باشد چون لانسباقه که تبادر است، تبادر علامت ظهور است اما آیا این ظهور، ظهور وضعی است یا انصرافی یا اطلاقی، از آن در نمی آید. آنی که علامت حقیقت است صحت سلب است. اگر بتوانیم سلب کنیم امر را از طلب استحبابی درست است و الا ناتمام است.

یک مؤیدی ذکر فرموده بود مرحوم آخوند، قول پیغمبر گرامی اسلام صل الله علیه و آله و لعنة الله على اعدائهم اجمعين لبريرة برای پیشنهاد ازدواج بعد بريرة عرض کرد أتأمرني يا رسول الله؟ قال لا بل انا شافع. مرحوم آقای ایروانی فرموده این روایت بر عکس مدعای مرحوم آخوند ادل است تا بر مدعای آخوند. مدعای آخوند این است که امر وضع شده برای وجوب. در این روایت هم امر، استعمال شده برای وجوب. ولی می فرماید این روایت دلالت می کند که امر استعمال شده در اعم از وجوب و استحباب و این روایت به درد کسانی می خورد که بفرمایند امر، وضع برای وجوب نشده بلکه برای جامع شده است. چرا آقای ایروانی؟ ایشان می فرماید حضرت فرمود بل انا شافع. شافع در این طلب نیست یعنی هم نفی طلب استحبابی کرده و هم نفی طلب وجوبی. شافع در مقابل وتر است یعنی بین دو تا تنها را می خواهم جفت کنم. شبه ارشاد است اصلا طلب نیست. وقتی نفی امر فرموده و اثبات شفاعت فرموده و این شفاعت هم معنایش این است که طلب استحبابی هم در مقام ندارد

معلوم می شود که معنای امر اعم است از طلب استحبابی و از طلب وجوبی چون اگر فقط طلب وجوبی باشد نفی طلب استحبابی نمی شود. بخواهد هر دو باشد معنایش این است که امر در معنای اعم استعمال شده.

نمی دانم چه در ذهن مرحوم آقای ایروانی بوده که اینطور فرموده، به زعم ما این فرمایش ایشان ناتمام است به دو وجه:

وجه اول این است: اُتامرنی یا رسول الله؟ قال لا بل انا شافع، شما می فرمایید از نفی امر واثبات شفاعت می فهمیم که پیغمبر گرامی اسلام صل الله علیه و آله طلب استحبابی هم نداشته. ولی طلب استحبابی هم نداشته، طلب وجوبی هم نداشته، هر دو تا را به این لفظ لا بیان فرموده یعنی لا آمر، این از کجا؟ چه بسا به وسیله ی لا یعنی لا آمر فقط نفی وجوب را تفهیم نموده. از این طرف به کلمه ی بل انا شافع، به اطلاق مقامی نفی استحباب را هم فهمانده. نه این نفی وجوب و نفی استحباب را هر دو را به لا آمر فهمانده باشد تا شما بگویید برعکس مدعا ادل است. مثل این که کسی سوال می کند زید را اکرام کنم؟ حضرت فرموده نه. عمرو را اکرام بکن. خوب می گوییم از این نه، فقط عدم وجوب اکرام زید را فهمانده منتها به قرینه ی این که عمرو را فقط فرموده و بقیه را نفرموده به اطلاق مقامی نفی بقیه هم می شود. نفی اکرام بقیه یک مطلب است و این که به وسیله ی لا همه را فهمانده باشد یک مطلب است. در ما نحن فیه جناب آقای ایروانی این که بل انا شافع دلالت می کند بر عدم طلب خاتم الانبیاء به هیچ وجه یک مطلب است و این که هر دوی اینها را به لا بیان فرموده باشد یک مطلب است و اینها با هم خلط شده.

ثانیا بل انا شافع، حتی بر استحباب دلالت نمی کند و کأن حضرت می خواستند ارشاد بفرمایند، این را از کجا می فرمایید؟ خود شافع شدن مستحب است. بریره عرض کرد آقا دستور می فرمایید؟ واجب

است بر من؟ نه. من درخواست دارم، مستحب است. طلب استحبایی دارد. از کجای بل انا شافع در می آید که شفاعت حتی در مقابل طلب استحبایی است. یعنی هم مصداق شفاعت است و هم مصداق طلب استحبایی.

یک جمله ی دیگر ایشان در این تعلیقه در ذیل فرمایش آخوند که دو تا دلیل برای قول به اعم ذکر کرد یکی صحت تقسیم امر به وجوبی و استحبایی و یکی این که فعل مستحب طاعت است مسلما و کل طاعة مأمور به، پس امر به فعل صدق می کند. عرض کردیم که آخوند فرموده فعل استحبایی، انجام طلب استحبایی طاعت است. درست است. ولی هر طاعتی مأمور به است از کجا؟ اگر مقصودتان این است که هر طاعتی مأمور به است بالمعنی الحقیقی امر، کبری را قبول نداریم و اگر مقصود این است که هر طاعتی مأمور به است ولو به معنای مجازی، به درد نمی خورد چون بحث ما در معنای حقیقی امر است نه در معنای مجازی که چهارشنبه عرض کردیم.

یک جمله ای مرحوم ایروانی می فرماید: سه کلمه داریم، یکی طلب و یکی امر و یکی طاعت. امر فقط بر طلب وجوبی صادر من العالی از دانی. هم باید وجوبی باشد و هم از عالی. طلب، درخواست است و ممکن است عالی یا دانی یا مساوی یا از مستعلی باشد. طاعت مجرد اتیان مطلوب نیست یعنی اگر کسی از انسان طلبی کرد و انسان خواسته ی او را بر آورده کرد، به فعل هر مطلوبی طاعت گفته نمی شود. طاعت وقتی گفته می شود که طلب از عالی صادر شود. فرق بین طاعت و امر در این است که امر، طلب از عالی است علی نحو التحتّم ولی طاعت فعل و اتیان طلب از عالی است چه علی نحو التحتّم باشد و چه علی نحو الاستحباب. لذا می شود گفت که اتیان طلب استحبایی طاعت است اما نمی شود گفت که طلب استحبایی امر است. اگر دانی یا مساوی در خواست کرد می گویند آقائی کرد و لطف فرمود. اطاعت فرمانبرداری است و مخصوص طلب از عالی است. اشکال بر آخوند نیست چون ایشان اصلا این مطلب را باز نکرده. آخوند در این دلیل دوم همش بر این بوده که بفهماند هر

طاعتی مأمور به نیست. اما آیا هر طلبی اتیانش مصداق طاعت هست یا نه را وارد نشده. این فرمایش ایشان و درست هم است.

هذا تمام الکلام در امر ثانی.

امر ثالث در جهت ثالثه که مهم است اقوال در مقام است که آیا امر دال بر وجوب است یا جامع یا استحباب؟

یک مطلب عند الكل مسلم است و بعید است کسی مناقشه کند و آن این است که ظهور ماده ی امر در وجوب است. ممکن است در ظهور صیغه ی امر کسی مناقشه کند. ولی در ظهور ماده ی امر در وجوب کسی مناقشه نمی کند. اختلاف در وجه ظهور و تخریح فنی آن است.

سه قول یا چهار یا پنج قول در مسئله موجود است. قول اول، قول مرحوم آخوند بود که وجه دلالت امر بر وجوب، وضع است و دلالت وضعی است که این تمام شد.

وجه دوم وجهی است که مرحوم آقای نائینی و خوئی فرمودند که وجوب اصلا مدلول امر نیست، نه مدلول وضعی و نه مدلول اطلاقی. وجوب حکم عقل است. استحباب حکم عقل است.

یک بیانی مرحوم آقای خوئی ره دارد و یک بیان هم مرحوم آقای نائینی. بیان آقای خوئی می فرماید ما دو تا دعوا داریم. یکی دعوی ما این است که دلالت امر بر وجوب نه به وضع است و نه به اطلاق. دعوی دوم این است که دلالت امر به وجوب، به حکم عقل است. این دعوی اول فرموده مبتنی بر دو مقدمه است. مقدمه ی اولی این است که قد حققنا سابقا که حقیقت وضع تعهد است. واضح متعهد می شود که این لفظ را ذکر نکند بدون قرینه مگر این که این معنا را اراده کند تفهیمش را به این لفظ. مقدمه ی ثانیه این است که فرموده معنای امر اعتبار فعل است بر ذمه ی عبد و ابراز این اعتبار. طلب اصلا معنای امر نیست. بله معنای امر، مصداق طلب است. خوب با این دو مقدمه دعوی اول

ثابت می شود یعنی ظهور ماده ی امر نه وضعی است نه اطلاقی. وضعی نیست چون اصلاً حقیقت وضع تعهد است و معنای امر که اعتبار فعل بر ذمه ی عبد و ابرازش است. وجوب از کجا آمده؟! اما وجه دوم که کسی بگوید معنای ماده ی امر وجوب است هم می فرماید غلط است چون ظهور اطلاقی مبتنی بر دو مقدمه است که هر دو مقدمه اش باطل است. مقدمه ی اولی این است که بگوییم ماده ی امر وضع شده برای جامع طلب. مقدمه ی دوم این است که اگر مولی بخواهد خصوص طلب وجوبی را تفهیم کند قرینه نمی خواهد و همان لفظ امر تنها کافی است. اگر بخواهد طلب استحبابی را تفهیم کند باید بیان بر ترخیص بیاورد و این هر دو مقدمه ناقص است. اما مقدمه ی اولی، معنای امر که طلب نیست. طبق مقدمه ی ثانیه ثابت شد که معنای امر اعتبار فعل است بر ذمه ی عبد و ابرازش. مقدمه ی دوم هم خراب است چون چه کسی گفته که اگر شارع بخواهد وجوب را بفهماند احتیاجی به بیان ندارد. همان لفظ مادی امر کافی است. اگر بخواهد استحباب را بفهماند قرینه ی زائد می خواهد. بیان زائد می خواهد. خوب این هم، نه! هر دو تا، وجوب را بخواهد بفهماند باید بیان بیاورد و استحباب را هم بخواهد بفهماند باید بیان بیاورد. بنابراین دعوی اول تمام شد. نه ظهور وضعی و نه ظهور اطلاقی.

اما دعوی ثانیه: این دعوی این است که وجوب حکم عقل است چون عقل می گوید اگر مولی طلب کرد از عبد قضاءً لحق العبودية و اداءً لوظيفة المولوية، عبد باید گوش بدهد مادامی که ترخیص بر خلاف نیاید. اگر ترخیص بر خلاف نیاید عقل می گوید که لابدی که انجام دهی. وجوب یعنی الزام عقل و عقل می گوید نمی توانی ترک کنی. وجوب انتزاع از حکم عقل است نه این که با غمض عین از حکم عقل، وجوب داشته باشیم. استحباب هم یعنی می توانی ترک کنی. این که می توانی ترک کنی هم حکم عقل است. عقل می گوید اگر مولی طلب کرد و ترخیص داد می توانی ترک کنی. اما اگر

طلب کرد و احراز ترخیص نکرد، عبد باید انجام دهد. وظیفه ی عبودیت اقتضاء می کند که حرف مولی به زمین نماند.

اما به عقل قاصر فاتر ما فرمایش آقای خوئی ره هر دو دعوا ناتمام است. اما دعوی اولی این است که این که ظهور امر در وجوب وضعی و اطلاقی نیست را متوقف کردید بر دو تا مقدمه که مقدمه ی اولی مربوط به حقیقت وضع باشد، این مقدمه ی اولی کاره ای نیست. می گوید من متعهد می شود که هر وقت امرت، گفتم اراده می کنم تفهیم وجوب را. به مقدمه ی ثانیه هم ربطی ندارد. اینجا نمی دانم چطور مطلب را توضیح فرموده. آقای خوئی وقتی فرمود انشاء اعتبار فعل است به ذمه ی عبد و ابرازش همه اش می خواست که مبنای مشهور را خراب کند. می فرمود مبنای مشهور این است که انشاء یعنی ایجاد، ایجاد غلط است چون ایجاد اعتباری یک اشکال دارد و اینجا اشکال دارد. اما اینکه حالا ایجاد غلط است، اگر کسی بفرماید حقیقت امر، اعتبار طلب است و ابرازش، شما در کجای کتابهایتان این را جواب داده اید؟ همه اش می فرمایید قد مرّ سابقا و همش مشهور را رد کردید که حقیقت انشاء ایجاد نیست که درست نبود این کلام. اما این که اگر کسی بگوید مبنای دوم چه ربطی دارد؟ یک کسی ممکن است بگوید امر یعنی اعتبار طلب و ابرازش و ایجاد هم در آن نیست. این که شما می فرمایید چه کسی گفته معنای طلب است؟ معنای امر اعتبار فعل بر ذمه ی عبد است، یک کسی هم می گوید چه کسی گفته معنای امر اعتبار فعل بر ذمه ی عبد است؟ معنای امر طلب است. این را از کجا می گویند؟

اگر کسی بگوید این به ارتکاز است و دلیل نمی خواهد. امر یعنی اعتبار فعل به ذمه ی عبد. می گوئیم امر یعنی اعتبار طلب به ذمه ی عبد چون غیر از این که قبلا گذشت که اصلا معنای اعتبار فعل به ذمه ی عبد را اصلا مردم نمی فهمند لذا یک نکته ای، شاهی، قرینه ای، هیچی در کلام ایشان نیست.

ثانیا اصلا قبول کردیم که معنای امر اعتبار فعل است به ذمه ی عبد و ابرازش. این چه ربطی دارد که وجوب، معنای موضوع له ماده ی امر نباشد؟ ممکن است یک کسی بگوید معنای موضوع له ماده ی امر وجوب است. با این که بگویید معنا کن ماده ی امر را. میگوید اعتبار فعل به ذمه ی عبد و ابرازش. از کجا می گویی؟ یک مطلبی که من خیال می کنم در اصول مخفی مانده و از آن گذشته اند معنای کلمه ی وجوب است. وجوب یعنی چه؟ یک کسی مثل مرحوم نائینی فرمود وجوب یعنی الزام عقل. خیلی خوب. کسی که در مقابل آقای نائینی مثل آخوند و دیگران، وجوب یعنی چه؟ وجوب یعنی طلب شدید؟ طلب شدید یعنی چه؟ طلبی که این وصف را دارد که جواز ترک ندارد. این وصف را عقل انتزاع می کند یا شرع این وصف را آورده؟ وجوب یعنی چه؟ استحباب یعنی چه؟

خوب یکی از معانی وجوب که تقریبا سر و صورت دارد این استکه وجوب عبارت است از طلب اکید و شدیدی که یوصف (مرکب نیست) بانه لا یجوز ترکه.

ما ممکن است بگوییم جناب آقای خوئی! حقیقت امر اعتبار فعل به ذمه ی عبد است و ابرازش، اما اعتبار فعل به ذمه ی عبد و ابراز، یک داعی می خواهد یا نمی خواهد؟ اگر یک کسی بگوید به عبدش که آب بیاور و عبد رفت که بیاورد ولی مولی خندید که می خواسم مسخره ات کنم، خود شما هم دارید که این بعث نیست. پس داعی باید باشد حالا اگر کسی بگوید ماده ی امر وضع شده است برای اعتبار فعل به ذمه ی عبد و ابرازش به داعی این که حتما این عبد این کار را انجام دهد و داعی هم قید.. چطور که در جمله ی خبریه قصد را بردید داخل مدلول، یعنی ماده ی امر وضع شده برای اعتبار و ابراز به داعی بعث صد در صدر. خوب این می شود وجوب. لذا این دو تا مقدمه ی شما به چه درد خورد؟ این مقدمه ی دوم چه ارتباطی به مقام دارد؟

ما دو کار باید بکنیم که آقای خوئی و دیگران انجام نداده اند. یکی این که وجوب چیست؟ طبق مسلک آقای خوئی وجوب یعنی چه؟ خوب اگر کسی بگوید که ماده ی امر وضع شده برای این به این داعی. بله ممکن است شما بگویید این داعی دخیل نیست. این دیگر ربطی به معنا ندارد. آنی که میگوید انشاء طلب، می گوید جامع، شما هم می گوئید داعی. این دو مقدمه ای که ذکر کردید، ظاهراً ربطی به مقام ندارد و للكلام تنمة فردا انشاء الله.